

داستان های مثنوی
با نثر روان
مهدی سیاح زاده

داستان شکایت صوفیان نزد مرشد از صوفی دیگر

برگرفته از کتاب « پیمانہ و دانہ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

مر دلم را پنج حسّ دیگر است
حس دل را هر دو عالم منظر است
۳۵۵۱/۲

داستان شکایت صوفیان نزد مرشد از صوفی دیگر

(دفتر دوم - از بیت ۳۵۰۶)

صوفیان، نزد شیخ خود از صوفی دیگری شکایت کردند که: ای مرشد بزرگ، ما را از دست او نجات بده. مرشد پرسید: عیب آن صوفی چیست که شما را این چنین پریشان کرده؟ گفتند: او سه عادت بسیار بد دارد: بسیار سخن می گوید، بسیار می خورد و بسیار می خوابد. مرشد آن صوفی را خواست. نصیحت کرد که: در هر کاری حد اعتدال را رعایت کند. صوفی گفت: ای شیخ، آنچه فرموده ای حقیقت است. انسان باید همواره حد تعادل را نگاه دارد. اما خود بهتر می دانی که امور جهان نسبی است.

گفت: راه اَوْسَط^۱ ار چه حکمت است

لیک اَوْسَط نیز هم با نسبت است

۳۵۳۱/۲

^۱ - اَوْسَط: وسط، میانه.

یک مورد برای کسی تعادل است و همان مورد برای دیگری کم یا زیاد. مثلاً آب جو به قامت شتر کم عمق است و برای مورچه بسیار عمیق. هر کس که ظرفیت خوردن چهار نان را دارد، حد وسط، آن است که حداقل دو نان بخورد. اگر چهار نان خورد، قطعاً اعتدال را رعایت نکرده. اما من که اشتهای خوردن ده نان را دارم، با تو که ظرفیت خوردن چهار نان را داری، انصاف بده، آیا حد وسط خوردن ما یکسان است؟ یکی با خواندن ده رکعت نماز خسته می شود، ولی یکی دیگر با پانصد رکعت هم خسته نمی شود. یکی پابرنه برای زیارت خانه ی خدا به مکه می رود، اما یکی دیگر با پای پیاده حتی نمی تواند در شهر و دیار خود به مسجد برود. یکی در از خود گذشتگی و ایثار جانش را فدا می کند و دیگری جانش در می آید که لقمه نانی به فقیر بدهد.

پس حد وسط را در صورتی می توان رعایت کرد که موضوعی اول و آخر داشته باشد. اگر چیزی اول و آخر نداشته باشد چگونه حد وسط آن را پیدا می کنی؟ ولی جهان معنویت چون نامحدود است، حد وسط آن هم ناپیدا است.

اما در مورد خواب. اغلب اوقات حالت من طوری است که نادانان و گمراهان گمان می کنند خوابیده ام. اما چشم دلم باز است و بیدارم. من پیرو پیشوای خود حضرت رسول اکرم هستم که فرمود: چشمانم به خواب می رود، اما دلم از توجه به پروردگار به خواب نمی رود. این شکایت کنندگان، چشمانشان بیدار است، اما دلشان خفته. ولی من چشمم خفته است و دلم بیدار.

در دلم پنج حس دیگر است که از این حس های عامه جدا است. با آن حس ها، هر دو دنیای مادی و مینوی منظرگاه من است.

شرح مختصر نمادها و رمزها

در داستان پیش، (داستان درویشی که متهم به دزدی شد) مولوی گفت، بیشتر مردمان که صورت ظاهر را می بینند، نمی توانند احوال اولیاء را درک کنند. به این جهت آنان را به اعمالی متهم می کنند که در حد شناخت و فهم خود آنان

است. در ادامه ی همان مورد است که مولوی این داستان را نقل می کند.

در این داستان، صوفیانی که شکایت به مرشد برده اند نماد مردم عادی صورت نگر هستند و صوفی دیگر نشان از عارفانی دارد که به والایی رسیده اند و اعمال آن ها از نظر مردم عادی معقول نیست. این عارفان به قوام رسیده از امکانات بیشتری برخوردارند. این است که صوفی ای که طرف شکایت قرار گرفت می گوید:

مر دلم را پنج حسّ دیگر است
حس دل را هر دو عالم منظر است^۱
تو ز ضعف خود مکن در من نگاه
بر تو شب، بر من همان شب چاشتگاه
بر تو زندان، بر من آن زندان چو باغ
عین مشغولی مرا گشته فراغ ...

^۱ - عارفان اعتقاد دارند که انسان بجز همین پنج حسی که دارد (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه) پنج حس باطنی دیگر دارد که عبارتند از (حس مشترک، حس خیال، حس وهم، حس حافظه و حس مُتَصَرِّفَه) عارفان و صوفیان با تقویت این پنج حس باطنی، قادر به شناخت مواردی از این جهان می شوند که مردم عادی فاقد آن هستند. معنی بیت: دل من پنج حس دیگر دارد که می تواند هر دو جهان (ظاهر و پنهان) را ببیند.

در زمینم با تو ساکن در محل
می دوم بر چرخ هفتم چون رُحَل
همنشینت من نیم، سایه ی من است
برتر از اندیشه ها پایه ی من است
ز آن که من ز اندیشه ها بگذشته ام
خارج اندیشه، پویان گشته ام
۳۵۵۱/۲

مولوی در این داستان ضمن تأکید مورد فوق، در
زمینه ی بحث نسبت اشاره ای می کند و می گذرد. این که
همه ی امور در جهان نسبی اند، و هیچ چیز مطلق (در این
جهان) وجود ندارد.

گفت: راه اوسط ار چه حکمت است
لیک اوسط نیز هم با نسبت است
آب جو نسبت به اُشتر هست کم
لیک باشد موش را آن همچو یم ...
اول و آخر بیايد تا در آن
در تصور گنجد اوسط یا میان
بی نهایت چون ندارد دو طرف

کی بود او را میانه مُنصرَف ؟

۳۵۳۱/۲
